روانشناسی استکبار و مستکبران در قرآن

استکبار حالت خودبرتربینی و خودبرترسازی در شخص یا گروه برخاسته از خلق خودپسندی است. شخص به سبب اینکه تعریف درستی از خود و دیگران ندارد، در وی کبر و تکبر ایجاد می‌شود و به شکل استکبار در رفتار، آن را بروز می‌دهد. بنابراین، استکبارورزی یک نوع رفتار اجتماعی است که ریشه در تحلیل نادرست دارد.

اشخاص و یا گروه‌ها یا جوامع یا دول مستکبر، قابلیت هدایت ندارند؛ زیرا گرفتار نوعی جهل مرکب هستند که به آنان اجازه تغییر در بینش‌ها و نگرش‌های آنان را نمی‌دهد. از این رو تنها راه مبارزه با آنان، مقاومت سرسختانه و تحقیرشان است.

بینش و نگرش نادرست مستکبران، عامل بسیاری از بدبختی‌های جوامع بشری است. اینان در جنگ نرم علیه بشریت، از همه ابزارهای درست و نادرست بهره می‌برند تا مردمان را به استخفاف یا استضعاف بکشانند. روش‌هایی که آنان برای دستیابی به این اهداف به کار می‌برند و نیز روانشناسی استکبار و مستکبر در قرآن در مطلب زیر بررسی شده است.

محمود علی‌پور

سخنان زیبا و شیرین و شیوای بی‌پایه است. به عنوان نمونه فرعون مستکبر برای استخفاف قوم و ملت خویش اقدام به بهره‌گیری از روش‌های جنگ نرم در تحمیق مردم کرد. فرعون با اشاره به پادشاهی خود و تسلط بر رود نیل، به برتری و بزرگی خود توجه می‌دهد و می‌گوید به دلیل همین پادشاهی و تسلط بر نیل، من برای حکومت و خدایی بهتر از حضرت موسی(ع) و خدایش هستم.(زخرف، آیات ۵۱ و ۵۲)

چنین اشخاصی جز خود کسی را برتر و بزرگ‌تر نمی‌بینند و همگان را تحقیر می‌کنند و دوست دارند آنان در اطاعت و ولایتشان باشند. از این رو از هرگونه نشانه‌های پذیرش ولایت و بزرگی دیگران سرباز می‌زنند و از سجده اطاعت خودداری می‌کنند. (همان آیات)

نگرش استکباری ریشه در بینش نادرست و تحلیل غلط افراد یا گروه‌ها از خود و دیگران دارد؛ زیرا اینان اموری را اصالت می‌دهند که عامل بزرگی نیست و معیارهای باطل و نادرستی را برای سنجش بزرگی و کوچکی در نظر می‌گیرند. اینان یا گرفتار جهل بسیط هستند که می‌توان با تغییر معیارها و روشنگری، آنان را به راه آورد و یا اینکه گرفتار جهل مرکب هستند و هرگز نمی‌پذیرند که ملاک‌هایشان در سنجش و داوری،غلط و نادرست و باطل می‌باشد. لذا بر پایه همان بینش، نگرش و رفتار خود را سامان می‌دهند. به عنوان نمونه ابلیس، معیار کبر و بزرگی را خلقت آتشین خود می‌داند(اعراف، آیه ۱۲؛ ص، آیه ۷۶) یا برخی از بنی‌اسرائیل ملاک پادشاهی را ثروت می‌دانند(بقره، آیه ۲۷۴) و یا برخی از مردمان، معیارهای دیگری غیر از تقوا را به عنوان معیار کرامت و بزرگواری معرفی می‌کنند که بر خلاف معیار حقیقی تقوا است.(حجرات، آیه ۱۳)

مستکبران انسان‌های خودپسند و خودبرتربینی هستند که از نظر بینشی و نگرشی دچار مشکلند. این افراد به دوستان و ملت خویش نیز رحم نمی‌کنند و در این راه از روش‌های جنگ نرم سود می‌برند تا ملت به استخفاف دچار شوند و در خدمت مقاصد آنان قرار گیرند.

مستکبران، علیه دوست و بیگانه

شاید باور این مطلب که مستکبران تنها علیه بیگانگان عمل نمی‌کنند بلکه حتی به دوستان و خویشان و ملت خویش نیز رحم نمی‌کنند برای خیلی‌ها دشوار و غیر قابل پذیرش باشد؛ اما هنگامی که به تحلیل و تبیین قرآن از ویژگی‌های مستکبران می‌نگریم، به‌سادگی می‌توان علل و عوامل رفتار زشت مستکبران را حتی علیه دوستان و ملت خویش را متوجه شد.

قرآن با نگاهی به خاستگاه و ریشه روحیه استکباری در اشخاص یا گروه‌های انسانی روشن می‌کند که خطر مستکبران تنها علیه گروه‌های رقیب و دشمن محدود نمی‌شود، بلکه دوستان و همراهان مستکبران باید از روحیه استکباری آنان بیشتر احساس خطر و ناامنی کنند؛ زیرا پیش و بیش از دیگران، این دوستان مستکبران هستند که آسیب می‌بینند. از این رو خداوند وضعیت دوستان ابلیس و شیاطین را بدتر از دشمنان آن ارزیابی و توصیف می‌کند.

خاستگاه و ریشه روحیه و رفتار استکباری در خودپسندی شخص نهفته است. خداوند در تحلیل استکبارورزی ابلیس، به خودپسندی او اشاره می‌کند که در عبارت «انا خیر منه؛ من از او بهترم»(اعراف، آیه ۱۲؛ ص، آیه ۷۶) از سوی ابلیس بیان می‌شود. کسی که گرفتار خودپسندی است، گرفتار کبر درونی و تکبر اخلاقی و استکبار رفتاری است. او خود را بزرگ می‌داند و خود برتربین است. به این معنا که آن بزرگی را در خودبرتربینی به عنوان یک بینش می‌پذیرد و به عنوان خودبرترورزی در رفتار استکباری به نمایش می‌گذارد. این‌گونه است که از پذیرش حق سرباز می‌زند و هر گونه داوری دیگری حتی خداوند را نادرست و غلط می‌داند و علیه آن داوری و داور طغیان می‌کند و از اطاعت سرباز می‌زند.(بقره، آیه ۳۴؛ ص آیات ۷۴ و ۷۵)

مستکبران به سبب گرفتاری در جهالت و همچنین بینش و سنجش‌های نادرست، گرفتار استبداد رای و نظر می‌شوند و هیچ قول و رایی را نمی‌پذیرند و تنها رای و نظر خود را درست و مطابق با واقع می‌دانند و خود را بر هدایت می‌دانند و دیگران را در اندیشه و رای نادرست و ناصواب می‌شمارند.(غافر، آیه ۲۹؛اعراف، آیه ۸۸؛ منافقون، آیات ۵ و ۶)

همچنین آنان خود را به سبب همین بزرگی و برتری شایسته اطاعت و ولایت می‌دانند و می‌خواهند همگان تحت سلطه و اطاعت آنها باشند. (اعراف، آیه ۱۲؛ ص، آیه ۷۶؛ زخرف، آیه ۵۲) بنابراین، می‌کوشند تا هر کسی را تحت سلطه و یوغ خویش در آورند. در این میان مستکبران از دوستان و نزدیکان و ملت خویش شروع می‌کنند.

در تحلیل قرآن، مستکبران دوستان خویش را به استخفاف و دشمنان خویش را به استضعاف می‌گیرند.(زخرف، آیه ۵۴؛ قصص، آیه ۴) از این رو دوستان ابلیس و شیاطین در خواری و خفت به سر می‌برند و دچار نوعی سبک مغزی می‌شوند که ریشه در بندگی آنان برای غیر خدا یعنی ابلیس و شیاطین دارد. شیاطین با دوستان خود کاری می‌کنند که سبک مغز شده و بنده بی‌چون و چرای آنان شوند.

شیوه‌های استخفاف ملت

قرآن به شیوه‌های مستکبران جهت استخفاف دوستان و ملت خویش اشاره می‌کند؛ زیرا مستکبر هیچ کس را نمی‌خواهد برتر و بالاتر از خود ببیند. از این رو می‌کوشد با بهره‌گیری از روش‌هایی دوستان خود را تحمیق و سبک مغز کند تا بنده‌وار در خدمت اهداف و افکار او باشند.

از جمله روش‌هایی که مستکبران برای استخفاف دوستان و یاران و ملت خویش به کار می‌برند، بهره‌گیری از شیوه‌های جدال باطل، این‌گونه است که فرعون مستکبر با بهره‌گیری از روش مجادله‌های باطل و مغالطه و سفسطه از سادگی ملت خویش استفاده کرده و با تغییر معیارهای واقعی به معیارهای دروغین، برتری خود را اثبات کرد و مردمان خویش را به اطاعت و پیروی و بندگی خود در آورد.(زخرف، آیه ۵۴)

البته خداوند در همین آیه روشن می‌کند که تأثیر شیوه استکباری فرعون در تحمیق توده‌ها و سبک مغز کردن و همراه نمودن آنان، علل و عوامل دیگری نیز دارد؛ از این رو در بیان علت استخفاف و اطاعت ملت از فرعون، به مسئله

فرعون معیار بزرگی و برتری بر موسی(ع) و خدای موسی را پادشاهی بر مصر و تسلط بر رود نیل قرار می‌دهد و این‌گونه با تغییر معیارهای بزرگی و برتری می‌کوشد تا حضرت موسی(ع) را خوار و خفیف جلوه دهد. از نظر فرعون، بزرگی در مال و ثروت (زخرف، آیه ۵۳) وحکومت بر کشور پهناور مصر و رود عظیم نیل (زخرف، آیات ۵۱ و ۵۲) می‌باشد. بنابراین، حضرت موسی(ع) و به تبع آن خدایی که از سوی او ماموریت دارد، در چنین جایگاهی نیست که مقام خدایی را به عهده داشته باشد. فرعون به صراحت بیان می‌کند که حضرت موسی(ع) به سبب آنکه نه لشکری از فرشتگان و نه زر و زیور و دستبندهای زرین دارد، نمی‌تواند در چنین جایگاه برتری قرار گیرد.

فرعون برای اینکه حضرت موسی(ع) را تحقیر و مردم خویش را تحمیق و سبک مغز کند در جنگ روانی و نرم، به ناتوانی بیانی حضرت موسی(ع) اشاره می‌کند و می‌گوید کسی که نمی‌تواند مقاصد خود را در بیانی شیوا و رسا بگوید، نمی‌تواند ادعای بزرگی و برتری کند، پس من که به رسایی و شیوایی، مقاصد خود را بیان می‌کنم و در ثروت و قدرت بالا قرار دارم بهتر از این کسی هستم که از بیان رسا، قدرت و ثروت بی‌بهره است. شما اگر دارای بصیرت هستید به‌سادگی می‌توانید برتری مرا به چشم ببینید و خواری حضرت موسی را نیز به چشم بنگرید.(زخرف، آیات ۵۱ تا ۵۳)

فسق آنها اشاره می‌کند؛ زیرا فسق و فجور، از مهم‌ترین موانع بصیرت واقعی است؛ کسی که گرفتار فسق و فجور است، قلب خویش را گرفتار زنگار یا بیماری کرده یا آن را میرانده است.(بقره، آیات ۷ و ۱۰ و ۷۴؛ آل‌عمران، آیه ۷) خداوند بیان می‌کند که قوم فرعون گرفتار فسق و فجور بودند و همین خود عامل استخفاف و سبک‌مغزی

کسی که گرفتار خودپسندی است، گرفتار کبر درونی و تکبر اخلاقی و استکبار رفتاری است. او خود را بزرگ می‌داند و خود برتربین است. به این معنا که آن بزرگی را در خودبرتربینی به عنوان یک بینش می‌پذیرد و به عنوان خودبرترورزی در رفتار استکباری به نمایش می‌گذارد.

آنان شده است به‌گونه‌ای که به‌سادگی در دام مغالطات ابلیس می‌افتند و نمی‌توانند با ابزارهای قلب خود، حق را از باطل تشخیص دهند؛ چرا که قلبشان دچار بیماری فسق شده و از کار افتاده و قدرت تشخیص خود را از دست داده است؛ اما اگر همین قلب با تقوا، فعال شده و بصیرت انسانی را افزایش دهد می‌تواند حتی در فتنه‌ها و متشابه‌سازی‌ها نیز حق را بشناسد و از مغالطه و سفسطه نیز رهایی یابد و در دام آن نیفتد.(طلاق، آیه ۲؛ بقره، آیه ۲۸۲)

خداوند در آیات بسیاری بیان می‌کند که چگونه فرعون مستکبر با استفاده از شیوه‌های نادرست مجادله باطل و مغالطات و بهره‌گیری از متشابهات، مردم خویش را به استخفاف و سبک‌مغزی می‌کشاند و آنان را دربست در اختیار می‌گیرد و آنان نیز برده‌وار او را اطاعت کرده و در مقام خدایی پذیرفته و به عنوان ربکم‌الاعلی بنده او می‌شوند و سر به سجده و نماز در برابرش می‌سایند. (قصص، آیه ۳۸؛ نازعات، آیه ۲۴)

با نگاهی به شیوه‌های ابلیسی و فرعونی می‌توان دریافت که بهره‌گیری از روش‌های باطل در جدل و مغالطه و سفسطه و تغییر معیارهای ارزشگذاری و سنجش حق از باطل و نیز تغییر بینش و نگرش مردم از طریق مشابه و متشابه‌سازی و فتنه‌گری، از مهم‌ترین شیوه‌هایی است که مستکبران در جنگ نرم برای تحمیق ملت خویش به کار می‌برند تا آنان را به استخفاف بکشانند و مطیع مقاصد و اهداف شوم خویش کنند و در جنگ‌های سخت برده‌وار به خدمت گیرند.

روش‌های مستکبران در استضعاف دیگران

چنان‌که گفته شد، مستکبران انسان‌های خودپسند و خودبرتربینی هستند که از نظر بینشی و نگرشی دچار مشکل هستند. این افراد به دوستان و ملت خویش نیز رحم نمی‌کنند و در این راه از روش‌های جنگ نرم سود می‌برند تا ملت به استخفاف دچار شوند و در خدمت مقاصد آنان قرار گیرند.

اینان در برابر مخالفان هر چند که از روش‌های جنگ نرم بهره می‌برند؛ اما به سبب مخالفتی که برای آنان غیرقابل تحمل است و بسیار خشمگینشان می‌سازد به طوری که می‌خواهند از خشم بمیرند، افزون از جنگ نرم به جنگ روانی و جنگ سخت نیز رو می‌آورند.

از این رو تلاش خود را مصروف آن می‌کنند تا این مخالفان و دشمنان خود را به استضعاف بکشانند و به عنوان برده از آنان سوءاستفاده کنند.

از جمله روش‌هایی که مستکبران برای استضعاف دشمنان و مخالفان به کار می‌برند، کشتار مردان مخالف و مقاوم و سرسخت، بهره‌کشی جنسی از زنان و ایجاد فساد و فحشاء از طریق همان زنان و ایجاد تفرقه و چند دستگی فکری و رفتاری در میان مخالفان و ایجاد احزاب متنوع و متعدد است.

ترور و کشتن مخالفان سرسخت و دارای بصیرت، به آنان این امکان را می‌دهد تا بتوانند در لایه دیگر اجتماع دشمن نفوذ کنند و با ایجاد ترس و رعب، دیگران را به خدمت و بردگی بکشند. از این رو ترور حضرت موسی(ع) از سوی فرعون در دستور کار قرار گرفت. البته اگر امکان ترور و قتل وجود نداشت، تبعید و جدا کردن رهبری و مخالفان بصیر و سرسخت گام دیگری است که انجام می‌گرفت.

از دیگر روش‌های مستکبران در به استضعاف کشاندن مخالفان و دشمنان این است که ملت را به احزاب و گروه‌های فکری و رفتاری تقسیم می‌کنند؛ زیرا هر حزب و گروهی به آنچه خود می‌داند و می‌شناسد و به عنوان روش و هدف و ابزار پذیرفته است، دلبستگی پیدا می‌کند و بدان دلخوش می‌شود و حاضر به تغییر فکر و روش و هدف و ابزار خود نمی‌شود.(مؤمنون، آیه ۵۳؛ روم، آیه ۳۲؛ غافر، آیه ۷۵)

فرعون نیز ملت بنی‌اسرائیل را به سبب آنکه دشمن فکر و فرهنگ و سبک زندگی استکباری او بودند، به گروه‌ها و احزاب مختلف دسته‌بندی کرد. او با استفاده از رهبران و خواص خود فروخته، احزاب طرفدار مستکبران ایجاد کرد و آنان را علیه ملت خودشان به کار گرفت. از جمله این رهبران خودفروخته و خواص بی‌بصیرت می‌توان به بلعم باعورا اشاره کرد که دانش خود را در خدمت فرعون و دولت استکباری گرفت و علیه ملت خود توطئه کرد.(اعراف، آیه ۱۷۶) قارون نیز از دیگر افرادی است که به ملت خویش خیانت می‌کرد و در خدمت اهداف استکباری فرعون بود. او با ثروت خود کاری کرد تا مردم به گروه‌های فکری و رفتاری چندی تبدیل شوند. گروهی از آنان همان روش قارونی را برای ثروت‌اندوزی و همکاری با فرعون و مستکبران در پیش گرفتند و با فسادانگیزی می‌کوشیدند تا پولی را به چنگ آورند و از کمک و انفاق سر باز می‌زدند و علیه روش‌های موسوی قیام و سخن می‌گفتند و جنگ نرم و روانی را با همکاری فرعونیان به راه انداختند.(قصص، آیات ۷۶ تا ۸۳)

فرعون با ایجاد تفرقه و اختلافات به اشکال گوناگون با کمک عوامل داخلی و سرویس‌های جاسوسی و رهبران و خواص بی‌بصیرت و قدرتمندان و ثروتمندان و عالمان خائن به ملت کوشید تا مخالفان اصلی یعنی موسی(ع) و یاران او را از میان بردارد.

از دیگر شیوه‌های مستکبران، ظلم و ستم فزاینده است. آنان همزمان با جنگ نرم و روانی و استفاده از دوستان و خائنان، می‌کوشند تا با جنگ سخت و افزایش فشار و ظلم بی‌حد و اندازه، مخالفان را مرعوب کنند و به بردگی بکشانند. این‌گونه است که به قصد اهداف و مقاصد گوناگون فشارهای سنگینی را وارد می‌سازند و با افزایش تحریم و جنگ روانی، مخالفان را از دم تیغ می‌گذرانند تا گروهی از ملت، ترسیده و با مستکبران همراه شوند. (قصص، آیه ۴؛ نساء، آیه ۷۵)

آنچه بیان شد تنها بخشی از روش‌های استکباری مستکبران علیه دوستان و دشمنان جهت استخفاف و استضعاف یعنی بندگی و بردگی می‌باشد. قرآن مطالب دیگری درباره روش‌های آنان بیان کرده است که پرداختن به همه آنها نیازمند حوصله و وقت بیشتری است که در این مقال نمی‌گنجد.

چراغ راه

مؤمن ضعیف چه کسی است؟

قال النبی(ص): «ان‌الله عزوجل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لادین له، فقبل له و ما المؤمن الذی لا دین له، قال: الذی لاینهی عن المنکر».

پیامبر اکرم (ص) فرمود: همانا خداوند عزوجل بر مؤمن ضعیف که دین ندارد خشم می‌کند. عرض شد: مؤمنی که دین ندارد کیست؟ فرمود: کسی که نهی از منکر نمی‌کند.[1]

۱- الکافی، ج ۵، ص ۵۹

حکایت خوبان

بدترین مردم

رسول خدا(ص) به امام علی(ع) فرمود: ای علی! بگو خدایا! مرا به بدترین افراد خلق خود نیازمند نکن.» عرض کرد: ای رسول خدا! بدترین خلق چه کسانی هستند؟ پیامبر اکرم(ص) فرمود: آنها کسانی هستند که وقتی به آنها چیزی عطا شود (از عطای به دیگران) دریغ می‌کنند، و هرگاه عطا نشوند، عیب‌جویی و انتقاد می‌کنند.[1]

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۵

پرسش و پاسخ

نقد دیدگاه‌های تربیتی (۱)

پرسش:

آیا مبانی مطرح شده در تربیت شامل: عادت و یا عصیان در مقابل عادت از منظر اسلام و تربیت اسلامی صحیح می‌باشد؟

پاسخ:

درباره تربیت انسان دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده که در اینجا به اهم آنها ذیلا می‌پردازیم:

۱- دیدگاه عادت مبنای تربیت

از منظر علمای قدیم تربیت، صفات و ملکات فاضله را باید به صورت نوعی عادت درآورد. و عادت در واقع ساختن است و پرورش استعدادهای بالقوه انسان نیست. آدم تربیت شده از نظر آنان آدمی است که آنچه فضیلت نامیده می‌شود، در او به صورت خوی و ملکه درآمده باشد، مانند ملکه شجاعت، ملکه عدالت، ملکه سخاوت و ملکه احسان و... و مادامی که یک فضیلت به صورت ملکه درنیامده باشد، یا به طبیعت ثانویه انسان بدل نشده باشد، مقام «حال» است، نه فضیلت، زیرا حال امری زایل شدنی است، باید تبدیل به ملکه شود تا زوالش مشکل باشد. بنابراین تربیت از منظر علمای قدیم فن تشکیل عادات است که از سنین کودکی آغاز می‌شود، زیرا روحیه انسان در زمان کودکی حالت قابل انعطافی دارد، و هر چه انسان بزرگ‌تر می‌شود قابلیت انعطاف آن کمتر می‌گردد. اینکه گفته‌اند: العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» علم در کوچکی (و کودکی) همانند نقش روی سنگ است» اختصاص فقط به علم ندارد.

بنابراین ماهر حالتی که دلمان بخواهد می‌توانیم براساس فن تشکیل عادت به این روح قابل انعطاف بدهیم، و آن را بسازیم، و اکثر امور اخلاقی، ساختنی است، و باید تبدیل به عادت شود، و اموری نیست که ریشه‌اش در انسان وجود داشته باشد.

لذا قسمت اعظم تربیت، ساختن انسان‌ها از دوران کودکی با فن تشکیل عادت به طور دلخواه است، و به طور طبیعی هر فرهنگ و مکتبی، ملت و طرفداران خودش را آن‌طور که دلخواه او است می‌سازد. رهبران و زمامداران یک ملت و هر که بر او حکومت کنند، ملت خود را آن طور که می‌خواهند می‌سازند! در اینجا صحبت از پرورش و رشد استعدادهای بالقوه انسان در میان نیست.

۲- دیدگاه عصیان در مقابل عادت

دیدگاه جدیدی در میان علمای غرب در باب تربیت پیدا شده، که لازمه حرفشان این است که اساسا تربیت، صرف پرورش است، آنان معتقدند: تربیت، فقط و فقط پرورش نیروی عقل و اراده اخلاقی است و بس، و انسان را به هیچ چیز، چه خوب و چه بد، نباید عادت داد، زیرا فعل مبتنی بر عادت مطلقا بد است. زیرا همین که چیزی عادت شد، بر انسان حکومت می‌کند و انسان به آن انس می‌گیرد، ونمی‌تواند آن را ترک کند، و آن وقت است، کاری را که انجام می‌دهد، نه به حکم عقل و نه به حکم اراده اخلاقی، و نه به حکم تشخیص اینکه این کار خوب است یابد، انجام می‌دهد، بلکه به حکم اینکه عادتش شده و اگر انجام ندهد ناراحت می‌شود، انجام می‌دهد. «امانوئل کانت» و «ژان ژاک روسو» از سردمداران این مکتب هستند. «روسو» در کتاب امیل خود می‌گوید: امیل را باید عادت دهم که به هیچ چیز عادت نکند. بنابراین از دیدگاه اصحاب این مکتب، برخلاف عقیده قدما که تربیت را فن تشکیل عادت می‌دانستند، تربیت را تقویت روح و اراده که در هر کاری نیروی عقل بتواند آزادانه فکر کند و اراده اخلاقی بتواند آزادانه تصمیم بگیرد، و مخصوصا با عادت‌ها مبارزه کند، می‌دانند.

یعنی باید در مقابل عادات عصیان کرد. بدین معنا که فقط به حکم عقل و اراده اخلاقی خود کار کند و هیچ قدرتی بر او حکومت نکند، حتی قدرت عادت.

ادامه دارد

سلوک عارفانه

انسان کاملِ اسلام

انسان کاملی که فلاسفه‌ای از قبیل ارسطو و ابن سینا بیان کرده‌اند، در میان مردم رواج پیدا نکرده است... ولی مکتب عرفان و تصوف، نظر خود را درباره انسان کامل، در میان مردم، به نثر و شعر بسط داده است.

کتب عرفانی از آن جهت که مطالب را با زبان تمثیل و با زبان شعر بیان می‌کنند، قهرا در میان مردم نفوذ بیشتری دارند. این مکتب هم مانند مکتب فلاسفه، مطالب و مسائلی دارد که از نظر سلام قابل قبول است، ولی در عین حال خالی از انتقاد هم نیست و انسان کامل اسلام، صددرصد با انسان کامل عرفا و متصوفه تطبیق نمی‌کند.[1]

۱- کمال انسان و انسان کامل، شهید مرتضی مطهری(ره)، بینش مطهر، ج ۳۰، ص ۴۶

تأثیر نیت در اعمال

نیت به معنای انگیزه و آگاهی و توجه به هدف است. بنابراین نیت، روح عبادت است؛ چنان‌که پیامبر گرامی اسلام(ص) فرمودند: «لا عمل الا بنیّه»(اصول کافی، ج ۱، ص ۷۰)؛ «هیچ عملی نیست [یعنی دارای ارزش نیست] مگر اینکه به واسطه نیت باشد.»

همه اعمال و کردار آدمی، تنها در صورتی ارزش دارد که مبتنی بر نیت باشد؛ زیرا رفتار آدمی بر دو قسم است:

یک. برخی رفتارشان مبتنی بر عادت صرف است؛ یعنی انسان بدون اینکه بداند چه می‌کند و بدون توجه به آن؛ عملی را انجام دهد، مثل نمازهای بسیاری از ما که ابتداء تا انتهای نماز را بدون توجه به آن انجام می‌دهیم. چنین عملی ارزش ندارد، زیرا اگر چه در ظاهر با نیت انجام شده است، اما در واقع عمل بدون نیت؛ یعنی بدون انگیزه و آگاهی و هدف و توجه به مضمون و مقصد و مقصود آن است.

در قیامت به ظاهر رفتار و کردار آدمیان نگاه نمی‌شود؛ بلکه به باطن و حقیقت و انگیزه درونی بنده توجه می‌شود و سنگینی و سبکی اعمال به میزان توجه و نیت و اخلاص ما برمی‌گردد.

دو. برخی‌ها رفتار و کردارشان با توجه و آگاهی بدان عمل است که از آن به عمل با نیت تعبیر می‌شود. چنین عملی دارای ارزش است، زیرا از روی توجه است نه صرف عادت.

توضیح این نکته ضروری است که نیتی ارزش دارد که مبتنی بر اخلاص باشد، یعنی انگیزه انسان فقط خدا و نزدیکی به او باشد.(مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، صص ۱۹۶-۱۹۳) حال که چنین است، روشن می‌شود که در قیامت به ظاهر رفتار و کردار آدمیان نگاه نمی‌شود؛ بلکه به باطن و حقیقت و انگیزه درونی بنده توجه می‌شود و سنگینی و سبکی اعمال به میزان توجه و نیت و اخلاص ما بر می‌گردد. از طرف دیگر رابطه نیت با وجود انسان و کمالات او امری قراردادی نیست؛ بلکه نیت خالص، حاصل معرفت و باورهای صحیح و محکم انسان‌ها است، هر قدر یقین نسبت به خداوند متعال و حاضر و ناظر بودن او و باور مرگ و معاد و مسئولیت‌های اخروی درجان آدمی ریشه‌دارتر شود؛ نیت او هم خالص‌تر شده و در نتیجه به کمال و قرب الهی نزدیک‌تر خواهد شد.

نیت خالص، حاصل معرفت و باورهای صحیح و محکم انسان‌ها است، هر قدر یقین نسبت به خداوند متعال و حاضر و ناظر بودن او و باور مرگ و معاد و مسئولیت‌های اخروی در جان آدمی ریشه‌دارتر شود؛ نیت او هم خالص‌تر شده و در نتیجه به کمال و قرب الهی نزدیک‌تر خواهد شد.

البته نیت در کنار اعمال صالح است که انسان را به مراتب عالی می‌رساند. نیت خالص نقش بزرگی در سعادت جاودانه انسان دارد. پس عمل به تنهایی که از روی حرف عادت باشد، ارزشی ندارد. از طرفی نیت بدون عمل نیز بی‌معنا است؛ بلکه نیت خالص به همراه عمل صالح است که در قیامت به سنجش الهی در می‌آید.

* سایت پرسمان

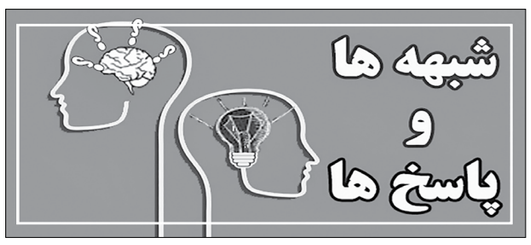

پیروی از دین عرب‌ها!

ما که خودمان دین داشتیم چرا از دین عرب‌ها پیروی کنیم؟

اینکه ایرانی‌ها و فارس‌ها زمانی پیرو دین زرتشت بوده و باید تا آخر بر همین دین باقی بمانند، دلیل معقولی برای آن وجود ندارد بلکه عقل حکم می‌کند از دینی باید پیروی شود که حق است و از جامعیت و کمال برخوردار بوده و باعث هدایت و مایه سعادت بشر است. زیرا دین سرنوشت ابدی آدمی را می‌سازد و هر دینی نمی‌تواند مایه سعادت و نجات ابدی انسان باشد بلکه دینی دارای این ویژگی است که از طرف خداوند پیروی آن بر مردم لازم شده باشد. در عصر حاضر آن دین جز اسلام نیست که دلایل آن در جای خود بیان شده است. بنابراین دین حق، عرب و غیرعرب و نیز آسیایی و اروپایی و امثال اینها نمی‌شناسد و انسان به حکم عقل موظف است از دین حق پیروی کند، حال دین حق در هر کجا و با هر زبانی باشد.

اگر بپذیریم که دین زرتشت دین آسمانی بوده، در عصر حاضر این دین قابل پیروی نیست؛ زیرا اوّلاً آموزه‌ها و دستورات عملی آن عقل‌ستیز بوده و بسیاری از احکام این دین قابل اعمال نیست که یا از اوّل چنین بوده و یا ممکن است در معرض تحریف قرار گرفته باشد همان‌گونه که دین‌های حضرت موسی(ع) و حضرت عیسی(ع) تحریف شدند.

دوم: با آمدن دین اسلام (که از هرجهت جامع و کامل و پیراسته از عقل‌ستیزی و خرافه‌گرایی است) به حکم عقل جایی برای پیروی از دین زرتشت و هر دین دیگری نمی‌ماند.

افزون بر اینها طبق سنت خداوند با آمدن دین بعدی، دین قبلی از رسمیت می‌افتد، چنان‌که دین حضرت موسی و حضرت مسیح(ع) پس از آمدن دین پیامبر خاتم(ص) از طرف خداوند منسوخ شده و قابلیت پیروی ندارند.

همچنین با هیچ دلیلی نمی‌توانیم ثابت کنیم حتی درگذشته به دستور خداوند پیامبر فارسی‌زبان‌ها زرتشت بوده و دین او از سوی خداوند نازل شده است. آنچه در قرآن آمده، دین مجوس است نه دین زرتشت.

افزون بر اینها زرتشت اصلاً ایرانی و فارسی‌زبان نبوده است. پروفسور بویس می‌گوید:

زرتشت پیش از مهاجرت اقوام هندو به ایران، در شمال قزاقستان کنونی و در جامعه‌ای روستایی و بسیار ابتدائی به دنیا آمده است.[1]

بدیهی است این پیامبر، ایرانی نبوده؛ بنابراین آموزه‌های پیامبری که در جامعهٔ سادهٔ روستایی و در سرزمینی دور از ایران آموزش می‌داده، نمی‌توانسته پاسخگوی نیازهای جوامع پیچیدهٔ بعدی باشد و ازاین‌رو، به مرور زمان بر تعالیم او افزوده شد.

دوم: هیچ آثار قابل توجهی از کتاب و دستورات زرتشت در دست نیست تا طبق آن عمل شده و از وی پیروی شود؛ زیرا کتاب اوستا که امروزه در دست ما است دارای پنج بخش است که عبارتند از: یسناها، یشت‌ها، ویسپرد، خرده اوستا و وندیداد.

یسناها شامل هفده سرود قدیمی به نام گاتاها یا گاهان است که به خود زرتشت منسوب است. از میان این پنج بخش فقط هفده سرود را سرودهٔ خود زرتشت دانسته‌اند، که برخی محققان، آن مقدار را نیز از خود زرتشت نمی‌دانند.[2] به طور مثال «موله» اعتقاد داشت گاتاها اثر مؤلفان گمنامی بوده که از اسم زرتشت (خواه وجود تاریخی داشته و یا نداشته باشد) به عنوان انسانی «پیش نمونه» استفاده کرده‌اند.[3] به‌هرحال یسناها یا گاتاها که منسوب به زرتشت است، در کتاب اوستا، تنها بخش کوچکی را تشکیل می‌دهد و بر فرض اینکه زرتشت پیامبر بوده و این بخش از کتاب اوستا آسمانی باشد، نمی‌تواند نیازهای مادی و معنوی بشر را پاسخ دهد.

سوم: در آموزه‌های زرتشت به آمدن سوشیانت پس از او بشارت داده شده که مردم باید از او پیروی کنند. سوشیانت از نظر صرفی اسم فاعل مضارع است و وقتی به عنوان اسم (یا لقب) به کار می‌رود به معنای «آن‌کسی که سود خواهد رساند» است.[4] به عبارت دیگر، سوشیانت‌ها در گاتاها سودرسانانی هستند که مقرر بود سود و منفعتشان در آینده به مردم برسد. محققان گاتاشناس معتقدند زرتشت در گاتاها خودش را جزو سوشیانت‌ها و نخستین آنها می‌داند. همچنین از سوشیانت‌هایی یاد می‌کند که در آینده خواهند آمد و همانند خود زرتشت، دعوی دین و نبوت خواهند داشت. پس، زرتشت پیروان خود را به پیامبران پس از خود دعوت کرده است. در یسنای ۱۱-۴۵ و ۲-۵۳ اصطلاحی با عنوان «دین سوشیانت» آمده با اینکه معنای کلی یسناها به نظر محققان مبهم است اما اکثریت پژوهشگران می‌پندارند منظور از دینِ سوشیانت در این یسناها، دینی است شبیه آنچه خودِ زرتشت آن را معرفی می‌کرد. به سخن دیگر سوشیانت، هر کسی می‌تواند باشد که دین و شریعتی یکتاپرستانه و قائل به زندگی پس از مرگ- یعنی شبیه دین زرتشت، معرفی کند و از نظر زمانی نیز پس از زرتشت خواهد آمد. محققی به نام «لومل» که یکی از بزرگ‌ترین مترجمان و شارحان گاتاها بود می‌گفت: زرتشت در این عبارات، اشاره به پیامبر (یا پیامبران) بزرگ‌تری می‌کند که انتظار دارد پس از او ظهور کنند تا تلاش‌های او را که ناتمام مانده بود به ثمر برسانند.[5]

دین سرنوشت ابدی آدمی را می‌سازد و هر دینی نمی‌تواند مایه سعادت و نجات ابدی انسان باشد بلکه دینی دارای این ویژگی است که از طرف خداوند پیروی آن بر مردم لازم شده باشد. در عصر حاضر آن دین جز اسلام نیست. بنابراین دین حق، عرب و غیرعرب و نیز آسیایی و اروپایی و امثال اینها نمی‌شناسد و انسان به حکم عقل موظف است از دین حق پیروی کند حال دین حق در هر کجا و با هر زبانی باشد.

آموزه‌های زرتشتی مردم را به ادیانی دعوت می‌کند که پس از او می‌آید و هرگز در آموزه‌های زرتشت گفته نشده که دین زرتشت برای فارسیان و یا اقوام غیر عرب است و باید این قوم تا روز قیامت از آن پیروی کنند.

مری بویس، استاد معروف مطالعات ایرانی که کتاب‌های او در حال حاضر معتبرترین منابع مطالعات زرتشتی است، این تفسیر «لومل» را تأیید می‌کند. او می‌گوید: تفسیر سوشیانت به پیامبر یا پیامبران بعدی، تفسیر درستی است؛ زیرا با سنت و تاریخ آئین زرتشت سازگار است. زرتشتیان در طول تاریخ خود، در آرزوی پیدا شدن مسیح موعود بوده‌اند. پس، بنا بر تفسیر لومل، زرتشت در گاتاها به ظهور پیامبران دیگری به غیر از خودش تصریح کرده است. مری بویس بر همین نکته تأکید دارد و بر اساس همین مبنا، یسنای ۳-۴